

طلائیة؛ نماد مقاومت

روایت رحیم صارمی در منطقه عملیاتی خیبر

تهیه و تنظیم: سید محمد طباطبایی*

شناسنامه روایت	
	الف) مشخصات راوی نام و نام خانوادگی: حاج رحیم صارمی از رزمندگان لشکر عاشورا در دوران دفاع مقدس
	ب) زمان و مکان روایتگری شنبه، ۱۳۹۳/۱۲/۲۳ طلاییه- سه‌راهی شهادت
	ج) مشخصات کاروان کاروان بسیج دانشجویی خواهران - دانشگاه‌های پیام نور استان گلستان تعداد افراد کاروان: تقریباً ۱۰۰ نفر

مقدمه

و گفت که ارتش ایران در این ایام دچار آشفتگی شده بود و با آزادسازی پرسنل نظامی، عملاً در یک بی‌تدبیری، مرزهای ما از نیروی تخصصی نظامی خالی و هرکس به شهر محل سکونت خود منتقل شده بود و این شرایط وضعیت شکننده و آسیب‌پذیری را برای ما ایجاد کرده بود. راوی، رمز پیروزی ایران در جنگ تحمیلی را مقاومت در سایه رهبری امام و حضور مردم در صحنه دانست و گفت دشمن در محاسبات خود این فاکتورهای اصلی را دخالت نداده بود و طبق محاسبات خودش قرار بود یک هفته‌ای ایران را اشغال کند، اما حضور مردم

حاج رحیم صارمی از رزمندگان لشکر ۳۱ عاشورا در دوران دفاع مقدس، روایت خود را با بیان تاریخ و سابقه طلائیة شروع کرد. وی طلائیة را یکی از محورهای اصلی نفوذ دشمن در تهاجم ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ دانست و اظهار کرد که هدف دشمن از نفوذ در این منطقه، تسلط بر جاده استراتژیک خرمشهر-اهواز و حرکت به سمت اهواز بود تا با الحاق سایر نیروهای دشمن، بتواند اهواز را تصرف کند. راوی در ادامه به وضعیت ارتش در آستانه تهاجم سراسری دشمن به کشور عزیزمان اشاره کرد

* کارشناسی ارشد تاریخ اسلام و کارشناس گروه مطالعات نظامی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال سیزدهم □ شماره پنجاه و سوم □ تابستان ۱۳۹۴

به دشت جفیر و پادگان حمید و نهایتاً اهواز. صدام تصور می کرد که یک هفته‌ای می تواند خوزستان را اشغال کند!

وضعیت ارتش ایران هم‌زمان با تهاجم عراق

هم‌زمان با تهاجم صدامیان به خاک کشور، ارتش ایران دچار آشفتگی و بی‌نظمی و عدم انسجام بود. هنوز همه چیز به هم ریخته بود. با پیروزی انقلاب، ارتش اقدامات ناجوری در ساختار خودش انجام داده بود که اصلاً صحیح نبودند. نیروهای نظامی را از محل خدمتشان فراخواندند و افسران و درجه‌داران را برای انتخاب محل خدمت آزاد گذاشتند و در نتیجه، نیروهای تخصصی هر استان پراکنده شدند و عمده افراد، شهر خود را برای خدمت انتخاب کردند و در نتیجه مرزها و مراکز خاص ارتش از نیروی نظامی و تخصصی خالی شد. از طرفی دولت موقت، دستور تعدیل مدت خدمت سربازی را صادر کرد. مدت سربازی از ۲۴ ماه به ۱۲ ماه کاهش یافت. خب این خیلی به نیروی انسانی و ساختار ارتش آسیب زد. ارتش بیش از گذشته آسیب پذیر شده بود و پادگان‌ها خالی از نیرو و سرباز شده بود. در اواخر دوره پهلوی هم تعدادی هواپیمای نظامی خریداری شده بود که هنوز وارد کشور نشده بود و دولت موقت قرارداد را فسخ کرد و همان موقع گفتند ما نیازی به هواپیما نداریم، ما اصلاً با کسی دعوا نداریم.

قدرت رهبری و ملت

در این شرایط، صدام هم با پشتیبانی چندین کشور غربی و عربی به ایران حمله کرد. خب حمله صدام طبق برنامه بود و همه بررسی‌ها و محاسباتشان درست بود. ایران در چنین وضعیت آشفتگی بود و بهترین فرصت برای حمله بود که بتوانند نظام نوپای اسلامی را ساقط کنند. اما دو نکته را در نظر نگرفتند که بعد از حمله متوجه آن شدند؛ یکی رهبری و یکی هم ملت را، امام و مردم. دشمن ۳۲ روز در پشت دروازه‌های خرمشهر، معطل ماند. دشمن از سمت غرب با مقاومت حماسی مردم مواجه شد؛ وقتی که آن زن شجاع گرد در گیلان غرب با تبر دستی، ۵ سرباز عراقی را می کشد. دشمن در سوسنگرد دید که چطور آذری و اصفهانی و کرد و بلوچ و ترک و خلاصه

و مقاومت آنان با هدایت‌های امام عزیزمان، پیروزی بزرگ را در هشت سال دفاع مقدس برای انقلاب و ملت رقم زد. راوی در ادامه به تشریح عملیات خیبر و محورهای حمله به خاک عراق توسط رزمندگان اسلام پرداخت. وی اظهار کرد که ما برای تحت فشار قرار دادن دشمن برای آزادسازی سایر مناطق اشغالی کشورمان نیاز داشتیم که وارد خاک عراق بشویم و نقاطی را تصرف کنیم. وی با استراتژیک دانستن طلائی گفت این منطقه با دارا بودن بیش از ۵۰ حلقه چاه نفت، دارای ذخایر عظیم نفتی است که باید برای حفظ و نجات آن تلاش می کردیم. عملیات خیبر در واقع حرکت بزرگی بود برای فشار بر عراق و عقب‌راندن دشمن از مرزهای عزیز کشورمان. راوی در پایان با بیان خاطراتی از شهدای شاخص عملیات بدر و خیبر، از رشادت‌های برادران باکری و حاج همت و مقاومت رزمندگان در جزایر مجنون سخن گفت و پیام امام برای حفظ جزایر را عامل معنوی پیروزی دانست.

متن روایت

طلائی یکی از محورهای اصلی حمله عراق به خاک ایران

«بسم الله الرحمن الرحيم، لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم. عزیزان به طلائی خوش آمدید. اینجا خاکش طلاست. طلائی واقعاً همه چیزش طلاست، زائرینش هم طلا هستند. من نمی دانم اسم طلائی از کجا آمده و از چه نشئت گرفته است، ولی تا قبل از جنگ تحمیلی اینجا انسان‌هایی سکونت داشته‌اند. مؤمنینی اینجا سکونت داشته و امرار معاش داشته‌اند. از ماهی‌های هور تغذیه می کرده‌اند و از نی‌های آن حصیربافی داشته‌اند. اینجا در طلائی دام‌ها و طیور فراوانی وجود داشته و زمین پربرکتی بوده. مردم در اینجا زندگی خوبی داشته‌اند. این‌طور نبوده که از همان اول، طلائی همه‌اش خاک و تل و دژ و سیم‌خاردار بوده باشد. اینجا آباد بود تا اینکه یک نامرد از خدا بی‌خبری در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ از آن طرف مرز (اشاره به سمت غرب یادمان، خاک عراق)، وارد شد. بخشی از سپاه صدام از سمت طلائی، که یکی از محورهای اصلی نفوذ به داخل خاک کشورمان بود، وارد شدند برای اینکه خودشان را برسانند



روایت رحیم صارمی در یادمان طلائییه - اسفند ۱۳۹۳

ترکمانچای و قرارداد گلستان سرمان می آورند و بخش هایی را از کشورمان جد می کنند. طلائییه در دست هر کسی باشد یعنی برنده واقعی است. بیش از ۵۰ حلقه چاه نفت در همین منطقه وجود دارد. ذخایر عظیم نفت در اینجاست. ما باید این منابع خدادادی ملت را از دست دشمن آزاد می کردیم.

علت نام گذاری سهراهی شهادت در طلائییه

بالاخره عملیات خیبر در آستانه ولادت آقا رسول الله در سوم اسفند ۶۲ با رمز "یا رسول الله" شروع شد. یکی از محورهای اصلی عملیات، طلائییه بود. تعدادی از لشکریان اسلام از همین خاکریز زدند به خط. حالا چرا به این نقطه می گویند سهراهی شهادت؟ چه اتفاقی افتاده اینجا؟ اینجا وضعیت خاکریز به گونه ای بود که به دلیل حجم شدید آتش دشمن، نمی شد به راحتی سالم عبور کرد. هر کسی اینجا رد شده، حتماً تیر یا ترکشی به او اصابت کرده. جنگ در طلائییه خیلی سخت شده بود. دشمن با ضدهوایی روی همین خاکریز شرقی تیرتراش می زد. حدود ۸۰ نفر از رزمنده ها در همین قسمت سهراهی شهادت افتادند و شهید شدند که بعدها اجساد مطهرشان برگشت عقب. و امروز بعد از سال ها، شهدا شما را طلبیده اند و آمده اند به زیارتشان در دشت طلائییه و در سهراهی شهادت. و حالا به راحتی و با آرامش

از همه جای ایران برای دفاع از ایران اسلامی حاضر هستند و در مقابلشان محکم ایستاده اند. واقعاً قدرت رهبری و مردم مؤمن در جنگ معجزه کرد.

پاسخ به شبهه چرایی ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر

ایام جنگ می گذشت تا اینکه سوم اسفند ۶۲ فرارسید. در طلائییه و منطقه هور کار اطلاعاتی شده بود و شناسایی گسترده ای صورت گرفته بود. خلاصه بستر آماده شده بود برای یک عملیات بزرگ. بله، عملیات خیبر. مناطقی از سرزمین ما در دست دشمن بود و برای فشار بیشتر بر دشمن باید وارد خاک عراق می شدیم. خب یک عده آمدند و گفتند که حالا که خرمشهر را پس گرفتیم، برویم صلح کنیم دیگر. هنوز قسمت های زیادی از خاک کشور در دست دشمن بود. باید این سرزمین ها را پس می گرفتیم. چه وقت مذاکره و صلح بود؟! امام فرمودند حالا که دشمن برای صلح پیش قدم شده، اگر راست می گویند سایر مناطق ما را آزاد کنند و بروند در پشت مرزهایشان. اگر راست می گویند، اسرای ما را آزاد کنند. اگر راست می گویند غرامت جنگی به ما بپردازند. امام عزیزمان خوب می دانستند که اگر در چنین وضعیتی صلح کنیم، پس گرفتن سرزمین های اشغال شده سخت خواهد بود و مثل

در سوریه و عراق چه خبر است. ما امثال قاسم سلیمانی در این کشور فراوان داریم.

محورهای عملیات خیبر

بچه‌های ما دو شب متوالی در این منطقه به خط زدند، ولی نتوانستند پیشروی زیادی داشته باشند. حجم آتش دشمن، توپ، تانک و... خیلی شدید بود. با هواپیما می‌زدند. در نهایت هم بمب شیمیایی زدند. بالاخره در شب سوم عملیات، بچه‌های لشکر ۱۹ فجر و ۱۴ امام حسین^(ع) از پایین طلائیہ آمدند و توانستند خط را بشکنند. ۵ کیلومتر نفوذ کردند، اما دشمن با فشار خیلی زیاد و حجم آتش سنگین، بچه‌ها را از این محور عقب‌کشاند.

محور دیگر در عملیات خیبر، محور هور بود که قرار بود رزمندگان اسلام از هورالهویزه، ۶۵ کیلومتر از داخل آب، خودشان را برسانند به خشکی در لب مرز و بعدش ۱۵ کیلومتر وارد خاک عراق می‌شدند و به جاده العماره - بصره می‌رسیدند و با تصرف روستاهای کتیبان و نشوه و القرنه به این جاده استراتژیکی مسلط می‌شدند. تهدید بصره از اهداف عملیات بود. القرنه هم خیلی نقطه استراتژیکی است. القرنه در واقع یک سهراهی مهم است که از همان جا به سمت بغداد راه دارد و از یک طرف هم به سمت بصره راه دارد، یک مسیر هم می‌رود العماره. دشمن هم بیکار ننشسته بود و اهمیت القرنه را کاملاً می‌فهمید. دشمن هر طور بود باید القرنه را حفظ می‌کرد. بنابراین، خیلی فشار را بیشتر کردند و تمام نیروهاشان را بسیج کردند در همین منطقه و در نهایت رزمندگان اسلام مجبور شدند به هر زحمتی شده به عقب برگردند و البته تعدادی اسیر و شهید شدند.

در محور جزایر مجنون، بچه‌های لشکر ۸ نجف به فرماندهی احمد کاظمی و لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب به فرماندهی حاج مهدی زین‌الدین و لشکر ۳۱ عاشورا به فرماندهی آقا مهدی باکری بودند. خب اینجا هم برای عراق مهم بود. دشمن در اینجا هم فشار زیادی آورد. عدنان معصوم از فرماندهان نامرد و وحشی عراق بود که اینجا در این محور مأمور بود جلو بچه‌ها را بگیرد. این مطلب را وقتی در جزایر مجنون مشغول تفحص

نشسته‌اید روی این زمین خاکی، بچه‌ها، چه شده که شما که در شهرهای خودتان اصلاً حاضر نیستید روی زمین صاف و تمیز و آسفالته و سنگی، بدون زیرانداز بنشینید، اینجا آمده‌اید و راحت بر روی خاک‌ها می‌نشینید. این چه کشش و جذبه‌ای است که همه زائران را به سمت سهراهی شهادت می‌کشاند. اینجا از مقدس‌ترین نقاط این سرزمین است که متبرک به خون پاک شهدای مظلوم اسلام و انقلاب شده است.

قامت‌هایی که در طلائیہ شکسته شد و بر زمین افتاد، امروز بر کاتش در کشور این است که ما قامت راست کرده‌ایم و به پشتوانه آن خانها، محکم و سرفراز در مقابل دشمنان ایستاده‌ایم. آن روزها، رزمندگان از سرهای خود گذشتند و امروز ما سرهایمان را بالا گرفته‌ایم و در مقابل تمام دنیا طلبان استکبار ایستاده‌ایم. همه این قدرت و عزت به برکت خون شهیدان است. می‌گویند گزینه‌ها؟ روی میزتان هیچ چیز جز کثافت و مشروب و نکبت نیست.

ولایت‌پذیری؛ رمز پیروزی

آن روز، همه دنیا با عراق همراه شدند و حمله کردند؛ مگر ما ترسیدیم؟ حالا امروز یک امریکا برای ما شاخ و شونه می‌کشد. شما چیزی در چنته نداری.

روی میزتان هیچ چیز نیست. الکی خودتان را خسته نکنید، که ملت ما نمی‌ترسد. اما رفقا، یک نکته مهم اینکه اگر ما از ولایت دست بکشیم و اگر دشمن بتواند ما را از ولایت جدا بکند، آن وقت کوچک‌ترین گزینه روی میز آنها اثر خواهد کرد. تا زمانی که رهبر پیر ما در "ام‌القرای" جهان اسلام ایستاده، هیچ فتنه‌ای در کشور امام زمان موفق نخواهد شد. قطعاً اینها نمی‌توانند حریف ملت بزرگ ایران بشوند؛ چون این ملت سربازی دارد به نام حاج قاسم سلیمانی که در بیرون از مرزهای ایران چه رعب و وحشتی به دل دشمنان انداخته! بروید ببینید

آن روزها، رزمندگان از سرهای خود گذشتند و امروز ما سرهایمان را بالا گرفته‌ایم و در مقابل تمام دنیا طلبان استکبار ایستاده‌ایم.

برای خدا باشد قطعاً برکت دارد، حتماً کشور رشد می‌کند. شما دانشجویان که قرار است فردا پزشک و مهندس و مدیر بشوید در این مملکت، اگر برای خدا درس بخوانید، مملکت را گلستان خواهید کرد. بخشی از مشکلات مملکت ما این است که بعضی‌هایمان واقعاً خدا را فراموش کرده‌ایم. خدا ما را در این دنیا برای امتحان آورده؛ حواسمان هست برای کی و برای چی، کار می‌کنیم؟ چرا در دانشگاه‌های ما این قدر بر نظریه‌های غربی تأکید می‌شود؟ به خدا مشکل ما و مشکل جامعه ما با این نظریه‌های فروید و این و آن، حل‌شدنی نیست. مشکل جامعه ما

بودیم، ابو حیدر برای ما تعریف می‌کرد که این عدنان معصوم یک فرمانده وحشی، خونریز و دشمن شیعه بود. اینجا با وجود فشار شدید دشمن، فرماندهان جلودار نیروها حضور داشتند. آقا مهدی باکری وقتی جلو می‌رفت، همه بچه‌های لشکر پشت سرش راه می‌افتادند و از کسی و از چیزی نمی‌ترسیدند. در همه جای دنیا، فرمانده جلو نمی‌رود؛ این فقط مخصوص فرماندهان نترس و شجاع و حیدری لشکر شیعه است که جلو می‌روند و شجاعانه در صحنه نبرد حاضرند.

سه روز گذشت در این محور ... عدنان معصوم هم از یک طرف به خاطر درجه و تشویقی و مدال محکم ایستاده و البته از طرفی نمی‌تواند عقب برود؛ چرا که ممکن است به خاطر عقب‌نشینی اعدامش کنند. در یک صحنه وقتی عدنان معصوم از نیروهای خود می‌خواهد که به ایرانی‌ها حمله کنند، می‌بیند که همه امتناع می‌کنند و می‌گویند یک جوان لاغر اندام ایرانی در داخل جزایر بر روی پل شحیطاط ایستاده و ما از ابهت این مرد، کاری نمی‌توانیم بکنیم. بله این مرد شجاع، حمید باکری است که باهمرزمانش با اسلحه کلاش، مقابل تانک‌های ما ایستاده‌اند و نمی‌ترسند. تا حمید زنده بود، دشمن جرئت حمله گسترده در جزایر را نداشت؛ تا اینکه حمید باکری شهید شد و دشمن فشار را بیشتر کرد.

ایمان و اخلاص رزمندگان

وقتی خبر شهادت حمید را به آقا مهدی دادند، نگفت حالا ای وای چه کار کنیم! حالا جواب خانواده‌اش را چه بدهیم. آقا مهدی اصلاً بی‌قراری نکرد. آقا مهدی خیلی آرام زیر لب زمزمه کرد "انا لله و انا الیه راجعون." آقا مهدی باکری وقتی شب عملیات داشت ما را روانه عملیات می‌کرد به ما می‌گفت بروید به نیروهایتان در گردان‌ها بگویید که توکل‌تان به خدا باشد و با ایمان محکم و با اراده بجنگید.

شهید حاج همت چه می‌گفت؟ "ما حسین‌وار زندگی می‌کنیم و حسین‌وار می‌جنگیم و حسین‌وار هم شهید می‌شویم. ما اگر می‌جنگیم برای خداست. اگر زندگی می‌کنیم برای خداست. اگر حرف می‌زنیم برای خداست." مشکل امروز جامعه ما این شده که برای خدا کار نمی‌کنیم. کار اگر

تا حمید باکری زنده بود، دشمن جرئت حمله گسترده در جزایر را نداشت؛ تا حمید شهید شد، دشمن فشار را بیشتر کرد.

با نظریه ابا عبد الله الحسین^(ع) بر طرف می‌شود. فشار دشمن در جزایر زیاد شده. حمید باکری شهید شد و خیلی از دوستان ما شهید شدند. آقا محسن رضایی وسط عملیات برای مشورت پیش امام می‌روند. امام! چاره‌ای. امام چه کار می‌تواند بکند. امام دو جمله فرمودند که پدر همه اینها را درآوردند: "سلام مرا به رزمندگان اسلام برسانید. امروز حفظ جزایر، حفظ اسلام است." به محض شنیدن پیام امام، همه قدرت گرفتند. حاج همتی که مریض شده بود و زیر سرم بود، بلند شد و حرکت کرد. همه می‌خواهند او را نگه دارند؛ محکم جواب می‌دهد مگر نشنیدید امام چه فرمانی دادند.

نگذارید حرف رهبر زمین بماند

اما امروز آقای ما فرمان می‌دهد جهاد علمی. آقا فرمودند اقتصاد مقاومتی و حمایت از تولیدات داخلی. می‌روند و ماشین‌های خارجی وارد می‌کنند. می‌روند و وسایل خارجی و لوکس وارد می‌کنند و ما هم می‌رویم می‌خریم. ولی شهدای ما، رزمندگان ما، دیروز جور دیگری بودند. حاج همت مریض و خسته بود، ولی به محض شنیدن فرمان امام، قیام می‌کند و می‌رود در

آهای علما، فضلا، آهای نماز شب‌خوان‌ها، آهای عرفا، شما بگویید که زمان مرگتان دقیقاً کی و کجاست؟ چه طوری می‌میرید؟ به خدا بعضی از شهدای ما خبر داشتند، چون اینها واقعاً وصل بودند و مواظبت داشتند. این وصیت‌نامه شهدا خیلی مهم است. امام عزیزمان در جمع بزرگان حوزه و علما و ائمه جمعه در جایی فرمودند که آقایان، پنجاه سال عبادت کردید یک طرف، بیایید یک بار هم وصیت‌نامه شهدای عزیزمان را مطالعه کنید. واقعاً این وصیت‌نامه شهدای ما چه داشت که امام این قدر تأکید می‌کردند که حتماً آنها را مطالعه کنید. بله، عرفای واقعی این شهدای عزیزمان بودند.

وصیت شهید به پدرش چیست؟ "پدر جان، در شهادت من شکسته نباش و با وقار و محکم و با صلابت قدم بردار و افتخار کن به رفتن پسترت." شهید به مادرش چه وصیت می‌کند؟ "مادر جان، بعد از شهادت من، گریه‌وزاری نکن. خواستید گریه کنید، بر مصائب ابا عبدالله گریه کنید. برای علی اکبر و قاسم و علی اصغر گریه کنید." وصیت شهید به ماها چیست؟ "امام را تنها نگذارید." ای مردم بدانید که تنها امید شیعیان، امام و رهبری است. حالا وصیت شهید به شما خانم‌ها چیست؟ آنها برای شما هم سفارش داشتند؛ "خواهرم سیاهی چادر تو از سرخی خون من برتر است. مواظب چادر تان باشید." بچه‌ها، درس‌ها و معارف عجیبی در این وصیت‌نامه شهدا وجود دارد؛ حتماً بخوانید.

آشاره به شهادت علی تجلایی در عملیات بدر

این سرزمین داستان‌های فراوانی دارد. در شب چهارم عملیات بدر، علی تجلایی به اتفاق یک تیم سی‌چهل نفره از بچه‌های لشکر عاشورا آمده شدند که بروند به سمت جاده العماره - بصره. علی تجلایی قبل از حرکت، بچه‌ها را جمع کرد و برایشان صحبت کرد. ابتدا تفسیری از آیات قرآن گفت با این مضمون که خدا ما را جانشین در زمین قرار داده برای مجاهده و تلاش برای حفظ دین خودش. بعدش این‌طور ادامه داد که شما برادران از هواهای نفسانی عبور کردید و خود را امشب به قافله عشاق رسانده‌اید. امشب شب طنزهای ما برای خداست. امشب نوبت رقص ماست برای خدا. امشب شهادت‌نامه عشاق

وسط میدان برای مقابله با دشمن، برای حفظ آبروی اسلام. حاج همت رفت به کمک حاج احمد کاظمی و مهدی باکری در جزایر و در همان جا هم به شهادت رسید. بله بچه‌ها، حرف امام زمین نماند و جزایر مجنون با مقاومت رزمندگان اسلام تا آخر جنگ در دست ما بود. عزیزان من، شما اینجا آمده‌اید تا بدانید که بر سر رزمندگان اسلام چه سختی‌هایی آمده. شهید میثمی جمله زیبایی در بیان عظمت مقاومت در طلائی دارد: "هر کس در طلائی ایستاد، اگر در کربلا هم بود در کنار امام حسین^(ع) می‌ایستاد." شما امروز باید پیام شهدا را بگیرید. پیام شهدا در طلائی چه بود؟ پیام مقاومت و ایستادگی برای عزت و آبروی اسلام.

ایثار و فداکاری مردم در جنگ

آقا مهدی باکری در همین عملیات به من گفت: آقا رحیم، نیروهای گردانتان را بردارید و بروید جزایر برای کمک. همین‌طور که طی مسیر می‌کردیم، در بین راه متوجه صحنه عجیبی شدم. دیدم پیرمردی بالای سر یک نوجوان زخمی نشسته؛ دقت کردم متوجه شدم آن نوجوان به شدت زخمی شده. از پیرمرد خواستم که آن رزمنده زخمی را رها کند و ادامه مسیر بدهد. به او اطمینان دادم که بچه‌های امداد برای کمک می‌آیند. نگاهم کرد و گفت: "آخه این پسر مه. چکارش کنم؟" دیدم دارد خیلی قشنگ نوازشش می‌کند و یک چیزهایی به او می‌گوید: پسر مه، عزیزم، حلالم کن. فردای قیامت، بابا را شفاعت می‌کنی؟ جنگ ما چنین صحنه‌های ماندگار و ارزشمندی از ایثار و فداکاری داشته است. شماها آمده‌اید طلائی که این حماسه‌ها را بشنوید.

تأکید بر مطالعه وصیت‌نامه شهدا

یکی از بچه‌های گردان ما به نام علی رضاپور، قبل از عملیات نشسته بود روی تپه. گفتم علی چرانشتی؟ مگه فردا عملیات نیست؟ وصیت‌نامه را آماده کردی؟ با تعاون لشکر تسویه کردی؟ پلاک شناسایی گرفتی؟ گفت فلانی، من همه کارم را انجام داده و آماده‌ام، ولی بدنید من در این عملیات شهید می‌شم، به طوری که هیچی از من باقی نمی‌مانه.

دسترس و یافت‌شدنی و قابل‌لمس برای نسل جوان دانشجو معرفی کرده است. از نقاط قوت روایت وی، اشاره به نکات ویژه و خاص می‌باشد؛ از جمله آنکه در عملیات خیبر به دلیل شرایط خاص عملیات و حساسیت اهداف آن، فرماندهان عالی عملیات در سطح لشکرها و قرارگاه‌ها، در خط مقدم، پیشاپیش در جلو رزمندگان، مشغول رزم شدند. هرچند در بیشتر عملیات‌های دوران دفاع مقدس، فرماندهان در خط مقدم جبهه‌ها، مسئولیت هدایت نیروهای خود را بر عهده داشتند، اما این حضور، در عملیات خیبر جلوه بیشتری داشت. شاید یکی از دلایل اصلی

امضا می‌شود. امشب عاشورای ماست... و در همین محور در روز ششم عملیات بدر بود که علی تجلایی و تعدادی از هم‌زمان وفادارش به شهادت رسیدند.

حماسه شهادت مهدی باکری در بدر

در همین عملیات بدر بود که آقا مهدی باکری هم در محاصره دشمن گیر افتاد. حجم آتش و فشار دشمن خیلی زیاد شده بود. از قرارگاه به آقا مهدی پیام می‌دهند که برگرد. آقا مهدی جواب می‌دهد آنهایی که با من کار دارند خودشان بیایند اینجا که ببینند چه غوغایی است! من اینجا می‌خواهم با بسیجیانم محشور باشم. احمد کاظمی می‌آید پشت بی‌سیم. احمد دوست جون جونیبه آقا مهدی بود. احمد دوباره اصرار می‌کند که برگرد. آقا مهدی پاسخ می‌دهد که احمد، به خدا اگر امروز اینجا نیایم، خیلی دیر می‌شود! احمد، بیابین اینجا چه آتیش‌بازی قشنگی شده! احمد کاظمی هر وقت می‌آمد تبریز برای سخنرانی، همش با گریه از این مکالمه آخر یاد می‌کرد و می‌گفت اگر آن روز رفته بودم، الان پیش آقا مهدی بودم.

شما امروز به طلائی‌ه آمده‌اید که این حماسه‌ها را بشنوید. بچه‌ها در سهرای شهادت حدود ۸۰، ۹۰ شهید تفحص شده. البته ما خودمان در همین جا در پشت دژ طلائی‌ه در جلو خاک‌ریز، از طرف‌تر از یادمان، حدود ۳۸۰ شهید را تفحص کردیم. با چشمان خودمان دیدیم و با دست‌های خودمان از زیر خاک در آوردیم. خوب وقت گذشت؛ دعا کنیم. خدایا، به حق شهدای عزیزمان، همه ما را عاقبت بخیر بگردان. خدایا روز قیامت ما را شرم‌نده شهدا قرار نده. خدایا رهرومان را عزت بده و به ما کمک کن بتوانیم ریشه اسرائیل و امریکا را نابود کنیم.»

نقد و بررسی روایت

نقاط قوت روایت

۱. بیان واقعیات مستند و حماسی جنگ: روای در این روایت کوشیده به جنبه‌های واقعی جنگ نظیر سختی مقاومت در جبهه‌ها و مظلومیت رزمندگان اسلام بپردازد و هر از چندگاهی، روایت وی جنبه حماسی هم پیدا کرده و وی با بیان خاطراتی از رشادت‌های برخی شهدای شاخص جنگ، الگوهای در

در همین عملیات بدر آقا مهدی باکری در محاصره دشمن گیر افتاد. از قرارگاه پیام می‌دهند که برگرد. آقا مهدی جواب می‌دهد آنهایی که با من کار دارند خودشان بیایند اینجا که ببینند چه غوغایی است!

شهادت تعداد زیاد فرماندهان در این عملیات همین بوده باشد. به هر حال این نکته ویژه، خصوصاً در جایی که راوی به رشادت‌های شهید مهدی باکری اشاره می‌کند، مطرح شده است.

۲. پاسخ به شبهات: راوی حین روایتگری به دو شبهه اساسی و پرسش مهم درباره جنگ تحمیلی اشاره کرده است: «چرا جنگ پس از فتح خرمشهر ادامه یافت؟» و «چرا وارد خاک عراق شدیم؟» پاسخ مستدل و جامع به چنین شبهاتی، از نقاط قوت در روایتگری راهیان نور محسوب می‌شود؛ هر چند که راوی در این بخش، مطالب بیشتری را

درباره این دو سؤال اساسی جنگ مطرح کند.

۳. ارائه سبک زندگی: راوی در بخش‌های مختلف این روایت تلاش کرده است با اشاره به سیره شهدا، ابعاد موفقیت شهدا را در قالب سبک زندگی اسلامی به مخاطبان جوان منتقل کند. ابعادی از زندگی شهدا که راوی آنها را تشریح می‌کند، ولایت‌مداری، تکلیف‌مداری، مقاومت، عزت، ایمان، شهادت‌طلبی و اخلاص هستند.

راوی در بخش‌هایی از روایت که به پیام‌های شهدا اشاره کرده، بین ولایت‌مداری رزمندگان در دوران جنگ و دوران

از روایت که به تشریح محورهای عملیات اشاره می‌کند، از واژه "هورالهیوزه" استفاده می‌کند که در واقع، واژه "هورالعظیم" صحیح است.

همچنین راوی در بخشی از روایت که به بحث مقاومت در جزایر اشاره کرده، جمله مربوط به پیام امام را به صورت غیر صحیح بیان کرده است. اصل جمله امام این است: "جزایر باید حفظ شوند." که راوی این گونه نقل کرده است: «سلام مرا به رزمندگان اسلام برسانید. امروز حفظ جزایر، حفظ اسلام است.»

۳. مبالغه: از آفت‌های عمده در روایتگری راهبان نور مبالغه است. معمولاً در اکثر روایت‌ها، به‌ویژه در بخش‌های توصیفی و حماسی، راوی در دام مبالغه می‌افتد که این امر سبب خدشه‌دار شدن روایت خواهد شد.

در بخشی از این روایت که راوی در حال توصیف شدت و حجم آتش دشمن است، عنوان می‌کند که هر کس از روی دژ طلائی عبور کرده، حتماً تیر و ترکش به او اصابت کرده است. البته ممکن است این گونه توصیفات، نشان دهنده حجم سنگین آتش دشمن بوده باشد، اما مبالغه محسوب می‌شود. همچنین در آن بخش از روایت که راوی به صحنه شهادت حمید باکری اشاره می‌کند، به صورت غلوآمیزی اظهار می‌کند که دشمن تا حمید باکری زنده بود جرئت حمله گسترده نداشت و به محض شهادت ایشان، فشار را زیاد کرد. هر چند شجاعت و ایثار و مقاومت رزمندگان و فرماندهان دلیر ایرانی در دوران جنگ، مثال‌زدنی و کم‌نظیر است، اما دشمن اهداف عملیاتی خود را بر مبنای زمان شهادت فرماندهان شجاع ایرانی قرار نداده بود. و قطعاً این گونه توصیف کردن مبالغه‌آمیز است.

۴. پاسخ‌های ناقص: راوی در بخشی از روایت که شبهه چرایی ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر را مطرح ساخته، به بیان کلیات اکتفا کرده است؛ در حالی که بهتر است در این مواقع، مطالب بیشتر و توضیحات گسترده‌تری برای اطلاع ذهن مخاطب بیان شود. در این بخش به شروط امام^(ع) برای اتمام جنگ اشاراتی شده، ولی به‌طور کامل بیان نشده است. به‌عنوان مثال، یکی از شروط امام برای اتمام جنگ، معرفی عراق به‌عنوان آغاز کننده جنگ بود که راوی به آن اشاره‌ای نکرده است.

حاضر پیوند برقرار کرده است: «همان گونه که در عملیات خیبر، پیام امام مبنی بر حفظ جزایر توسط رزمندگان اسلام عملی شد، بسیجیان امروز هم بایستی پیام آقا مبنی بر جهاد علمی و همچنین حمایت از تولید داخلی و خرید کالای ایرانی را عملی کنند. این یعنی ولایت‌مداری.»

۴. تشریح جزئیات عملیات خیبر: راوی با تشریح موقعیت جغرافیایی منطقه، محورها و مأموریت یگان‌های عمل کننده در عملیات خیبر را برای دانشجویان توضیح می‌دهد که این گونه روایت از تاریخ جنگ، کمک زیادی به درک واقعیات صحنه نبرد در مخاطب خواهد کرد.

نقاط ضعف روایت

۱. برداشت‌های شخصی: راوی در بخشی از این روایت، نقلی را به مسئولان نسبت داده که در تاریخ انقلاب ثبت نشده و به نظر می‌رسد نظر و برداشت خود راوی بوده است؛ از جمله اینکه، راوی وقتی در حال توضیح وضعیت نظامی ارتش ایران است، اشاره‌ای به موضوع لغو قرارداد خرید هواپیمای نظامی از سوی دولت موقت در ابتدای انقلاب می‌کند و از قول مسئولان وقت می‌گوید «ما اصلاً با کسی دعوا نداریم، هواپیمای نظامی نیاز نداریم؟» این در حالی است که مسئولان وقت درباره لغو قرارداد خرید هواپیمای، چنین جمله‌ای بیان نکرده‌اند. بنابراین، انتظار می‌رود که حتی الامکان در هر روایت تاریخی، به‌ویژه در روایت‌های مربوط به دفاع مقدس، قضاوت‌ها و برداشت‌های شخصی در روایت داخل نشود و روایت، دستخوش کم و زیاد شدن‌های سلیقه‌ای نگردد؛ در این صورت است که حالت وقار و مستند بودن روایت حفظ می‌شود. به‌هر حال، این ذهن مخاطب است که باید قضاوت کند.

۲. اطلاعات غیر صحیح: در بخش‌هایی از روایت البته به‌صورت محدود، راوی احتمالاً به‌دلیل تعجیل در بیان کلمات و جملات، متأسفانه اطلاعات غیر صحیح به مخاطب منتقل می‌کند که البته به نظر می‌رسد ناخواسته پیش آمده است؛ از جمله در آن بخش از روایت که راوی به مقاومت مردمی خرمشهر اشاره می‌کند، تعداد روزهای مقاومت در خرمشهر قبل از اشغال آن، ۳۲ روز عنوان می‌شود که ۳۴ روز صحیح است. یا در آن بخش